

سازمان اجتماعی و اداری دوران هخامنشی

متن سخنرانی آقای دکتر مرتضی احتشام در هفته ایران
باستان ۱۳۵۰ .

بانوان و آقایان محترم

در این هنگام که بمنظور برگزاری جشنهای دو هزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی ایران خود را آماده میکنیم موقع را مغتنم شمرده درباره سازمانهای اجتماعی این قوم سخنی بمیان آورم و در مورد تشکیلات اداری آن بحث کرده رشمه از آداب و رسوم ، طرز فکر و روحیه این ملت را از نظر مبارکتان میگذرانم تا اینکه با آشنائی بهتر نیاکان خود بتوانیم بطرز شکوهمندتری در صدد تجلیل و تکریم آنان برآئیم .

تاریخ مانند آئینه است که گذشته ملتی را مینماید و در نتیجه آینده او را هدایت و رهبری میکند . انسان اجتماعی خلق شده است و هر فردی در یک جامعه ، خواه جامعه متمدن یا وحشی دو وظیفه اصلی دارد :

اول - تأمین بقای خود

دوم - تضمین دوام جامعه ای که به او بستگی دارد و بدون آن زندگی محال است و این دوام و بقا متضمن وجود و هستی یکدیگرند . جامعه ای که نتواند بخواسته های منطقی افراد خود توجه کرده و آن خواسته ها را بر آورده کند محکوم باغتشاش و دگرگونی است . بالعکس نیز افراد جامعه ای که برای هستی و بقا بر جامعه ، به صرف نظر کردن جزئی از منافع شخصی خویش (مانند پرداخت مالیات - انجام

نظام وظیفه و وظایف دیگر اجتماعی) تن در ندهد در اینصورت زندگی غیر ممکن و نتیجه آن نابسامانی است .

جامعه را افراد تشکیل میدهند و افراد با جان نثاری و صرف نظر از جزئی منافع خود بقاء آنرا تضمین مینمایند . پس وجود جامعه بعادت افراد بستگی دارد و خوشبختی افراد را جامعه منظم و منزه تضمین میکند .

رهبران قوم هخامنشی افتخارات رهبری را در انجام وظایفی که مؤید و متضمن چنین افتخاراتی بوده است میدانستند و بدین جهت است که در نظر ارباب خود این قوم قابل ستایش و درخور تجلیل است .

سازمان‌های اجتماعی

در بدو امر یعنی قبل از پیدایش شاهنشاهی هخامنشی ایرانیان دارای دو نوع سازمان اجتماعی بودند که یکی بطور عمودی به بسط و توسعه خود ادامه داد است و دیگری بطریق افقی .

الف - سازمان اجتماعی شق اول

این سازمان که نمونه آن در نزد جامعه یونان قدیم موسوم به گنوس و نزد رمن ها تحت عنوان ژنس بوده ^۱ میتوان یافت نکات مشترکی با سازمان اجتماعی هندیها دارد ^۲ گروه اجتماعی ایران که بدو از سلول اولیه اجتماع که خانواده است تشکیل شده است زمانی بس طولانی احتیاج داشت تا بتواند از قیودات و مراسم که دامن گیر او شده بنا بر اقتضای زمان و مکان و بر آن حکم فرما بودند بتدریج خود را رهایی داده و به حد تکامل برسد . این توسعه و تکامل قبل از سلطنت هخامنشی شروع میشود تا اواسط سلطنت ساسانی ادامه مییابد یعنی در عهد و زمانی که پس از قرنهای تلاش خانواده دارای ضوابط و قوانینی میشود که او را از سازمان اولیه مشخص و متمایز میسازد .

قبل از اینکه باین درجه ارتقاء و نشو و نما برسد خانواده ایرانی تحت قوانین و مراسم «پدر سالاری» اداره میشده . پدر خانواده بواسطه اصل خویشاوندی که در اعماق وجود او جای گرفته و بعلت اختیارات مطلق که از آن برخوردار است بهمین سبب راه و روش افراد خانواده را تعیین میکند و با در نظر گرفتن عقاید مذهبی و

اختصاص فرشتگان مختلف که بهر گروه خانواده بستگی داشته این چنین خانواده دارای مشخصات معینی میشود که در امور داخلی او هیچکس را حق مداخله نبوده است و پدر خانواده نسبت به اعضاء آن به طور استبداد مطلق رفتار میکرد چنان خانواده که در اوستا «زنتو» نامیده شده است تشکیل میشده از پدر یا رئیس خانواده موسوم به «زنتوپتش» (Zantupaitiche) ^۳ که از طرف فرشتگانی که با او منتسب بودند و «زنتوما» نام داشتند نگهبانی میشدند و بر روی زمینی که «دمنا» و یا «نمنا» میگفتند ^۴ بامور گله بانسی و کشاورزی میپرداختند. بعلاوه مراسمی موسوم به شوایترا (šoithra) ^۵ که به فرد فرد خانواده تعلق داشت مایحتاج تغذیه آنان و همچنین گله ورمه آنانرا بر آورد میکرد. مراسم مذهبی بوسیله رئیس خانواده انجام میشد و چون مقرراتی را اعضاء خانواده میبایستی مراعات کنند در صورت تخلف و سرپیچی از چنین مقررات قضاوت آن بعهده رئیس خانواده بود که در اینمورد ملقب به «زنتوبختا» (Zantubaxta) میشده است. بدیهی است در نتیجه تولید و ایجاد مثل خانواده بدوی با هسته اولیه جامعه رو باز دیاد میگذاشتند و گروه دیگری را تشکیل میداده که در عهد خامنشیان آنرا «ویث» (vith) یا «ویس» (vis) میگفتند ^۶ که مانند هسته اولیه دارای یک رئیس موسوم به «ویس پتش» (vispaitiche) بوده که در عین حال که رئیس خانواده است وظائف قضائی را نسبت با افراد قبیله ایفا میکرده و در اینصورت او را «ویس بختا» (visbaxta) مینامیدند. خدایان یا فرشتگانی منتسب به قبیله بوده اند که «ویسیا» نامیده میشدند ^۷ تمام عظمت و قدرت ایران در طول مدت شاهنشاهی این کشور بر روی شانه های خستگی ناپذیر این قشر جامعه ایرانی بوده است که نه فقط امور داخلی کشور را به نحوی شایسته و شرافتمندانه اداره میکردند بلکه در مواردیکه ایران مورد هجوم قشون خارجی قرار میگرفت با جان و دل از آن دفاع میکردند. اهمیت این قشر اجتماعی ایران مافوق توصیف و تصور است زیرا بطور قابل ملاحظه و شگفت آوری نه فقط در امور داخلی ایران با صمیمیت انجام وظیفه میکند بلکه در عهد اشکانیان و ساسانیان «وسپوران» یعنی طبقه اعیان و اشراف مانند خانواده سورن بهلو - کارن بهلو و اسفندیار بهلو نخستین نقش را در تمام شئونات زندگی اجتماعی و سیاسی ایران ایفاء میکند. عظمت و اقتدار ایران تا هنگام سقوط سلطنت ساسانی بوجود آنان

بستگی داشته و متکی بوده است . همین قشر اجتماعی ایران است که در زمان اشکانیان و ساسانیان مانند سدی آهنین نه فقط در مقابل حملات و یورش رمن‌ها استقامت کرده و قوای آنانرا درهم میکوبد بلکه چندین قیصر از آنان باسارت میگیرد . بحقیقت میتوان گفت که عظمت و اقتدار ایران را این قشر از جامعه باوج سربلندی رسانیده است^۸ . در نتیجه توسعه و بسط ، یعنی ازدیاد افراد ، قشر اجتماعی دیگری بوجود میآید که واحدی را بنام «داهيو» تشکیل میدهد. این واحدنوین که مانند واحدهای سلف خود از آنان منشعب میشود دارای همان سازمان و مشخصات است که گروه‌های مادون ، یعنی يك ر ئیس یا داهيو پتش تقدیر او را در دست دارد . واژه «داهيو» بانواع مختلف توسط خاورشناسان تعبیر و تفسیر شده است گاهی معنای ده^۹ و گاهی معنای منطقه^{۱۰} و گاهی مستشرقین معنای استان بآن دادند^{۱۱} .

ولی بعقیده اینجانب «داهيو» عبارت بوده است از منطقه که ساکنین آن دارای زبان ، عقیده و آداب و رسوم مشترکی بودند صرف نظر از وسعت و تعداد جمعیت آن ، مانند پارسا ، مادا ، بابیروش ، اراییا و غیره و اگر بر کنیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی توجهی بکنیم میبینیم این منظور رعایت شده است در صورتیکه در لیستی که هرودت راجع به تقسیمات استانهای شاهنشاهی هخامنشی بما میدهد گروه‌های مختلف را در يك استان قرار داده و این تقسیم بندی برخلاف حقیقت است . در دوران هخامنشی این واژه داهيو بمعنای قبیله بوده است که در زبان ، آئین و عقاید و آداب و رسوم وجه مشترکی داشته‌اند ؛ ایالت یا استان راهخامنشی‌ها با توجه به حدود و ثغور و تقسیمات کشوری که در تحت او امر و مراقبت يك حاکم یا استاندار که بهخشاتراپاوا ملقب بوده خشاترا یاخشاسه مینامیدند . همین واژه «خشاتراپاوا» است که یونانیها ساتراپ تلفظ میکردند و بما رسیده است برای اینکه در زبان آنان حرف شین وجود نداشته چنانکه کورش را سیروس نامیده‌اند، و داریوش را داریوس . البته این قشرهای اجتماعی در طی زمان به توسعه خود ادامه میدادند . امتیازات و اختیاراتی که به قشرهای مادون تعلق داشت به طبقات بالاتر انتقال مییافت بدون اینکه از اهمیت آنان کاسته شود بدین قسم میتوان این طبقات مختلف را که از «زنتو» و «ویس» و «داهيو» تشکیل شده‌اند به دوایر متداخلی فرض کرد که مرکز آنرا خانواده تشکیل داده و دایره خارجی را عظمت و جبروت شاهنشاه یعنی پادشاهی عالیمقام و

صاحب اختیار مطلق^{۱۲}. برای اینکه اولاً وارث امتیازات و اختیارات طبقات مادون بوده است و درثانی مظهر اهورامزدا در روی زمین میباشد^{۱۳} و اراده خود را به درجات پائین تحمیل میکرده زیرا او خشایبیه و زرکا یعنی شاهی، بزرگ، خشایبیه داهیونام یعنی شاه ممالک، خشایبیه خشایبیه نام یعنی شاه شاهان یا شاهنشاه^{۱۴} و فرمانروای مطلق. بعداً خواهیم دید که واقعاً این فرمانروائی مطلق نبوده حدود و ثغوری داشته است و همین است سرلایزالی و جاویدانی ایران که اداره آن همیشه بر منطق استوار بوده است باستانی بعضی موارد نادری که سقوط و افول عظمت او را می‌رساند.

تمام طبقات و درجات و همچنین اختیارات مربوط به خانواده، طایفه و قبیله، ملیت و نژاد در سنگ‌نبشته‌های داریوش اول و خشایارشا دیده میشود^{۱۵}.

سازمان اجتماعی شق دوم ایران یا توسعه از طریق افقی

حال به چگونگی نشو و ارتقاء دسته دیگری از اجتماع ایران پردازیم و اصول تکوین و سازمان این اجتماع را که شامل شعب مختلفه فعالیت اجتماعی است تشریح کنیم. منظور دسته یا گروه‌های مختلفی میباشد که اجتماع ایرانی را تشکیل میدهند و هر یک بنام پیشتر (پیشه - صرفه) در محوطه مخصوص بخود در فعالیت‌های مختلف سهم و شریک میگرددند.

این تقسیم و بخش ثانوی افراد ارتباطی با سازمان اداری و سیاسی ندارد و در جهت افقی بطرف ازدیاد و توسعه میرود.

راجع باین موضوع به دو روایت بر میخوریم که یکی از تفسیر و ترجمه‌های اوستا سرچشمه میگیرد و دیگری از عقاید عرفی و عمومی ریشه پیدا میکند که منشاء آنان با فسانه‌ها و داستانهای مشترک هند و ایرانی منتهی میگردد^{۱۶}.

روایت اوستائی

سازمان اجتماعی شق ثانوی ایرانیان مانند سازمان هندیها اساساً به سه طبقه اتکا دارد که عبارتند از:

۱- طبقه روحانیون یا اتروان (Athraván) که برابر است با «امستروا» ی

(Atharva) هندی .

۲- طبقه جنگیان که رتشتار (Rathechtha) میامیدند و معادل آن در زبان

هندی رتشتا (Rathechthar) ۱۷ .

۳- طبقه کشاورزان که وستریو فشیویان (Vastryo-fchuyan) نامیده می‌شده

است ۱۸ .

در گاتها یعنی قدیمیترین سرودهای اوستائی و آثار و افکار یادگاری زردشتیان^{۱۹} این طبقه بندی نوع دیگری داده شده است که با اسامی اوستائی که قطعاً در اواسط فرمانروائی ساسانیان تدوین شده است اختلاف دارد . در این تقسیم بندی طبقه روحانیون را زاوتار (zaotar) ، جنگیان رانار (nar) و طبقه کشاورزان را وستریو (vastryo) مینامند چون گاتها قسمتی از قدیمیترین کتاب مقدس ایرانیان قبل از اسلام است بیشتر نزدیک به طبقه بندی عهد هخامنشی میباشد .^{۲۰}

بنابراین روایت «یم» یا «یما» (جم) نخستین آدم^{۲۱} و نخستین پادشاه^{۲۲} ملقب به خشه‌تو (Xchaētō) مزین به خوارنه بوده^{۲۳} یعنی هاله و نوری که مختص شاهان نژاد آریائی است^{۲۴} .

بنابراین روایت، جم اجتماع ایران را به سه طبقه تنسیم کرد و محوطه محصور یا کشور شاهنشاهی تحت الارضی خود را که «ور» (var) مینامند^{۲۵} تاسیس و مدت هزار سال سلطنت کرده است و این مدت عصر طلائی ایرانیان بحسب می‌شده که همه با آرامش خاطر و در کمال خوشبختی زندگانی میکردند^{۲۶} .

اما چندی بعد این سعادت خاتمه یافت زیرا جم : دروژ « را در اداره خود دخالت داد^{۲۷} و فره ایزدی یعنی «خوارنه» که علامت اسنحقاق پادشاهی و فرمانروائی مشروع و بجا بود بشکل مرغی از او جدا شد و پرواز کرد^{۲۸} . چون غرور بروی مستولی شد و دروژ را بخود راه داده بود مورد خشم و غضب اهورامزدا قرار گرفت و اهورامزدا ازی دهاک (ضحاک) را بر او مستولی کرد که او را با اره به دو نیم کند و بعرش خاتمه دهد .

البته این افسانه‌ای بیش نیست و لسی تذکری بوده است برای رهبری شاهنشاهان ایران ، و در اساس سلطنت و طریق رفتار هر پادشاهی که بر ایران سلطنت میکرد تأثیر داشته و هیچیک از ادیان زردشتی یا اسلام نتوانسته است این افسانه را

از خاطرات محو و زایل کند .

دروغ و غرور نزد ایرانیان عهد هخامنشی و ساسانی پیوسته محکوم و منفور بوده . در کتیبه‌های داریوش اول عباراتی را مشاهده میکنیم که دارای تعالیم سودمند و دستورات بسیار عالی اخلاقی میباشد مانند این عبارت « امیدوارم اهورامزدا این کشور (ایران) از سپاه دشمن ، مفسد اخلاقی و دروغ حفظ کند که دروغ ، مفسد اخلاقی و سپاه دشمن باین کشور نزدیک نشوند »^{۲۹} .

حال که از طبقات مختلف و سازمانهای اجتماعی ایران اطلاع یافتیم بشرح چند سازمان اداری آن زمان پردازیم .

سازمان حکومت مرکزی

سازمان اداری

هنگامیکه پادشاهی پارسا شالوده تاسیس شاهنشاهی خود را پی‌ریزی میکرد از سازمان اجتماعی ایران يك سازمان سیاسی بوجود آورد که «گاتها» آنرا تحت صور مختلفه بما ارائه میدهد و آن عبارت است :

«دمنه‌نم» (Demânem) «زانتو» ، «ویسم» (Visem) و «داهيوم» (Dahyum) که بترتیب عبارتند از خانه ، خانواده ، قبیله و ایالت که هر يك دارای رئیسی بوده است بنام نماه پتیش ، زنتوپتیش ، ویس‌پتیش و داهيوپتیش . در اوستا این تقسیم‌بندی را از زبان شت زردشت میخوانیم .

زردشت خطاب به اهورامزدا میپرسد : « این صاحب اختیاران چه کسانی هستند ؟ اهورامزدا پاسخ میدهد نمنا ، زنتوما ، ویسیا ، دهیوما^{۳۰} این اسامی فرشتگان حامی و نگهبانی هستند که به ۴ قسمت تقسیم‌بندی کشور تعلق دارند و روسای آنان عبارتند از نمناپتش ، زنتوپتش ، ویس‌پتش و داهيوپتش .

بدین قسم ، طبقه‌بندی اجتماعی که پایه و اساس آن بر مبنای خانواده یعنی هسته اولیه و اساس سازمان اجتماعی قرار دارد و در درجات مختلفه بنا بر اقتضای زمان و مکان توسعه پیدا میکند ما را بسازمان سیاسی و اداری در زمانیکه امپراتوری هخامنشی پا بر صه و وجود میگذارد و در صحنه تاریخ عرض اندام میکند رهبری مینماید .

سازمان سیاسی ایران هخامنشی

الف: سازمان مرکزی و دربار شاهنشاهی

هیئت دولت و حکومت مرکزی هخامنشی را نخست وزیر که هزار پتیش (Hazarâpaitiche) نامیده می‌شده و چند شورای که در رأس آنان پادشاه قرار گرفته و ریاست عالیۀ آنها را بعهدہ داشت تشکیل میدادند بدین قسم نظر بقدرت مطلق و اختیارات تام که پادشاه برخوردار بود، او را در مرکز ثقل امور مملکتی قرار میداد. تنها قانون و تنها قاعدہ‌ای سازمان اجتماعی و کشوری بعبارت دیگر یگانہ ضابطہ و شاخص برای نمیزخوب از بد و درست از نادرست پادشاه بوده است^{۳۱}. ولی با وجود قدرت مطلقہ، شاهنشاه شخصاً و به تنهایی در امور مهم مملکتی تصمیم نمی‌گرفت و در انجام کارهای خطیر باتبادل نظر عده‌ای که اعضاء شورای سلطنتی را تشکیل میدادند و در رتق و فتق امور امپراتوری سهیم بودند تصمیمات مقتضی گرفته می‌شد. از جمله اشخاصیکہ جزء شورای سلطنتی بودند نخست وزیر یا هزار پتیش بود که در عهد ساسانی ملقب به بزرگمهر بوده است که بغلط بعدها مورخین عرب نام بوذرجمهر را مختص به شخص معینی پنداشتند در صورتیکہ این عنوان را به نخست وزیران عهد ساسانی میدادند و عنوانی بیش نبوده است.

هزار پتیش بعد از شاهنشاه شخص اول کشور^{۳۲} و مقام اول راحائز بوده است و یونانیان او را با عنوان خیلبارخس (Xilibarxos) نام برده اند اما متأسفانه وسعت عملیات و حدود اختیارات هزار پتیش بر ما معلوم نیست ولی قدر مسلم این است که همیشه در دربار حضور داشته و ضمناً فرماندهی کل گارد سلطنتی یا سربازانی را که بغلط با لفظ جارید مشهور شده اند داشته است یعنی جاویدانهای که یونانیان با کلمه اتناتوئی (Atharatici) معرفی کرده اند و تصاویر آنان بطور^{۳۳} فنا ناپذیری در نقوش تخت جمشید باین عنوان تحقق بخشیده است. در اینجا لازم به توضیح است که کلمه جاوید فقط برای تعداد آنان بکار رفته و بغلط به سربازان اطلاق شده است مانند (Academi francois) که دارای (۴۰) عضو جاوید است.

گاهی اتفاق می‌افتد که نخست وزیر بسمت خشاسه پاوا یا ساتراپ در رأس ایالتی قرار میگرفته و برتق و فتق امور ایالتی می‌پرداخته است چنانکه تبارزانس (Nabarzanès) در زمان سلطنت داریوش سوم ساتراپ ایالت باکتریان بوده است^{۳۴}

(باختری). از طرفی این نکته شایان توجه و تذکر است که همیشه در دربار هخامنشیان مجالس شورای دولتی متعددی وجود داشته که هر یک را میتوان با وزارتخانه‌ی امروزی مقایسه کرده و تطبیق داد. یکی از این مجالس مرکب بوده است از قضات سلطنتی موسوم به داته‌برا (Dâthabara) ^{۳۵} که اعضاء آن در قانون و حقوق بصیرت داشته و بحل و عقد امور میپرداختند و پادشاه هم در موقع لزوم در امور معضله‌ای دولتی بدانها مراجعه و با آنان مشاوره میکرده است ^{۳۶} و میتوان بیک اعتبار چنین مجلسی را که از قضات تشکیل مییافته مجلس «عقلا» و معمرین نامید ^{۳۷}. در بین متصدیان چنین سمتی میتوانیم در زمان سلطنت داریوش اول به سیزامنس (Sisamnès) ^{۳۸} اشاره کنیم و در دوران سلطنت اردشیر دوم ساندوسس ^{۳۹} و راکوسس (Raccès) ^{۴۰} را یاد آور شویم که در آن واحد در امور قضائی هم دخالت میکردند ^{۴۱}. شورای دیگری که در مواقع لازم و در تحت ریاست عالی‌ه شاهنشاه تشکیل میشد مرکب از اعیان و شاهزادگان ویتوپوترا (Vithoputra) (مانند و سپوران عهد ساسانی) بوده است.

در مواقعی که تصمیمات مهمی میبایست اتخاذ شود شاهنشاه عقاید آنانرا استماع میکرد و راهنمایی آنانرا در اجراء مقاصد خود بکار میبرد و تصمیمات دولتی بر مشورت و آراء و عقاید این بزرگان قرار داشت ^{۴۲} و نوعی مجلس سلطنتی بود که با احتمال قوی در آن بعضی پناهندگان و تبعیدشدگان سیاسی کشورهای بیگانه عضویت داشتند مانند تمیسکل (Themistocle) ^{۴۳} و دیمارات (Démarates) ^{۴۴}؛ یاد در زمان سلطنت کورس و کامبیز ^{۴۵} پادشاهان کشورهای بیگانه مانند کرزوس و حتی فیلسوفان و پزشکان یونانی مانند کنزیاس اهل کنید (Ctésias de Cnide) ^{۴۶} و پولیکریت اهل ماند (Policrithe de Mande) در عهد فرمانروائی اردشیر دوم ^{۴۷} در این مجالس حضور بهم رساندند و بالاخره گاهی هم افسران عالی‌رتبه و حکام نیز دعوت میشدند تا عقاید و آراء خود را اظهار نمایند ^{۴۸}.

بعلاوه مجلس شورای سومی هم نظیر مجالس امروزی وجود داشت که امور نظامی بالضروره باید با حضور افسران ارشد حل و فصل شود. شاهنشاه از اتخاذ تصمیم بمسافرت‌های مهم نظریات و عقاید این اشخاص را استفسار میکرد و با آنها بمشورت میپرداخت و با احترام و توجه خاصی به نصایح دریا سالارها و امراء لشکر گوش میداد.

چنانکه وقتی صحبت از يك جنگ بحری بمیان آمد شاه بآراء و عقاید سران لشکر مراجعه نمود و هخامنش برادر خشایارشا که مقام دریاسالاری ناوهای ایران را در مدیترانه داشت برادر خود را از پیروی عقیده‌ی دمارات (Démarrates) پادشاه لاسه دمون (Lacédémone) منصرف کرد^{۴۹} و همچنین آرتابان (Artaban) برادر داریوش اول و عموی خشایارشا راجع به منافع کشور شاهنشاهی توصیه و نصایح زیادی باو کرد و خشایارشا نظریات و عقاید پسندیده‌ی او را پذیرفت^{۵۰} و بالاخره بنا بر رأی و عقیده‌ی مردونی اوس (Mardonius)^{۵۱} پسر گبر یاس (Gubrias) دائی ناتنی خشایارشا بود که این پادشاه تصمیم گرفت که به لشکر کشی و سفر جنگی خود بر ضد یونان اقدام کند علیرغم نصایح پدرانه عمویش آرتابان (Artaban)^{۵۲}. بنابراین همانطور که درك میتوان کرد عنوان استبداد و مطلق‌العنانی نمیتواند در مورد پادشاهان هخامنشی صدق کند و شاهنشاهان هخامنشی بطور کلی با علاقمندی و توجه خاص بنصایح اشخاص باهوش و عاقل گوش میدادند و افلاطون نیز آنرا تأیید میکند و قتیکه مینویسد: «اگر در میان ایرانیان شخص عاقل و باهوش پیدا میشد که اظهار عقاید سودمندی را بپادشاه القا کند پادشاه بجای اینکه حس حسادت در او تولید شود برعکس آزادی تام بآن شخص میداد که نظریات باطنی خود را کاملاً بروز داده و بزبان آورد و هر کس که نصایح عاقلانه و سودمندی باو میکرد او را با اعطای امتیازات مفتخر و سربلند میکرد و مورد تفقد ملوکانه قرار میداد و تمام وسائل را برای او فراهم میساخت که رأی و عقیده خود را اظهار نماید و لیاقت و استعداد خود را بروز دهد و در نتیجه‌ی آزادی گفتار و مهر و الفت و تشریک مساعی بود که اوضاع ایران در آن زمان روز بروز از هر حیث ترقی و پیشرفت داشت^{۵۳}». بمنظور تکمیل کردن ارکان اصلی حکومت هخامنشی‌ها شورای دیگری را که نقش مهمی در اداره امور کشوری ایفا میکرد تشریح میکنیم.

در عهد سلطنت هخامنشی بطور اخص وزمان ساسانی عموماً ملکه‌ها و شاهزاده خانمها نقش بزرگی در صحنه امور سیاسی ایفا میکردند و میتوانستند در اتخاذ تصمیم پادشاهان ایران سهم بسزائی داشته و اعمال نفوذ فوق‌العاده موثری بکار برند. در این شورای دربار است که تقدیر شاهنشاهی و حکومت ایران دستخوش دسیسه‌ها و کشمکش‌های مخفیانه و پشت پرده‌ای قوای مختلف و ضد و نقیض قرار میگرفت^{۵۴}.

کافی است برای ثبوت این مدعا اقدامات ملکه آتوسا (Atossa) دختر کورش بزرگ و همسر داریوش کبیر را بخاطر آوریسم خواه در مورد ولایت عهدی خشایارشا^{۵۵} پسر کوچک داریوش و بر کناری ارتوبازانس پسر ارشدمین پادشاه که مادرش از خانواده اصیل شاهزاده نبود خواه راجع به لشکر کشی داریوش به یونان که در نتیجه پافشاری آتوسا بعمل آمد^{۵۶}. در دربار هخامنشی ها ملکه‌ی ایران مقام شامخی را دارا بود و شاعر معروف یونانی اشیل ملکه‌ی ایران را بیک نوری که از چشم خدایان ساطع شده است تشبیه میکند^{۵۷}. هیچکس بغیر از ملکه در موقع صرف غذا حق حضور در سر میز شاهنشاه را نداشت^{۵۸}. مقام و نفوذی که ملکه ایران دارا بود بوی اجازه دخالت در تمام امور کشوری و لشگری میداد کورش کهن (اصغر) که در مظان اتهام نسبت باردشیر اول (Artaxerxes) قرار گرفته بود زندگی خود را مرهون دخالت مادرش پریزاد (Parysatis) میدانست و اگر حمایت پریزاد و دخالت او نبود قبل از اینکه دست بشورش و لشکر کشی بر علیه برادرش بزند بمرگ حتمی محکوم میگرددید^{۵۹}. نه فقط پریزاد او را از مرگ نجات داد بلکه باعث شد که دوباره فرمانرانی لیدی با او واگذار شود و بالاخره در اثر تحریکات یونانی ها که از ضعف نفس او میخواستند سوء استفاده کرده و قدرت مرکزی را در انظار ملل ضعیف کنند او را وادار بسر کشی و طغیان کرده تا اینکه در کونا کزا کشته شد.

در زمان سلطنت اردشیر دوم ملکه‌ی ایران موسوم به استاتیرا (Statira) توانست خود را محبوب القلوب ملت نموده و در کارهای امپراتوری ایران دخل و تصرف کند^{۶۰} و همچنین مادر اردشیر دوم پریزاد بعد از مرگ شوهرش اردشیر اول هنوز در اداره‌ی امور کشور دخالت تام داشت و نفوذ و اختیارات خود را همچنان حفظ کرده بود تا بجائی بنا بروایت مورخین آن زمان نفوذ و اقتدار پریزاد با سلطه و قدرت شاهنشاه مقابله میکرد^{۶۱}.

دستگاههای دیگری که در امور اداری کشور سهم بسزائی داشته و حکومت مرکزی را تکمیل میکردند عبارتند از دستگاه پلیس مخفی که موسوم به «چشم و گوش پادشاه» و دبیرخانه که بترتیب بشرح آنان میپردازیم.

چشم و گوش پادشاه

از بدو تأسیس شاهنشاهی هخامنشی تا انقراض سلطنت ساسانی، پادشاهان

ایران برای اینکه دائم در جریان اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی کشور باشند و در مواقع مهم بتوانند تدابیر لازم بکار برند دستگاہی باین منظور ایجاد کردند.

در عهد هخامنشی‌ها اطلاعاتی از این دستگاہ توسط مورخین یونانی مانند هرودت^{۶۲}، اشیل (Eschyle)^{۶۳}، اریستوفان (Aristophane)^{۶۴}، پسلیوتارک (Plutarque)^{۶۵} و گزنفون (Xenophon)^{۶۶} به ما رسیده است.

در زمان شاهنشاهی هخامنشی نامی که بمتصدیق این امور میدادند «سپاسک» یا «سپادک»^{۶۷} بوده است که در نزد یونانیها به اقدالموس بازی لئوس^{۶۸} که ترجمه تحت‌اللفظی «چشم پادشاه» است مشهور میباشد از جمله‌ی وظایف کارمندان این دستگاہ بررسی و مراقبت در کارهای مأمورین کشوری و لشگری در سرتاسر امپراتوری بوده و تهیه گزارشی مبنی بر مشاهدات خود را جمع به‌رتق و فتق امور جاری و حسن یا بدی جریان آنان به شاهنشاه ایران.

نویسندگان مذکور در بالا در نوشته‌های خود عنوان سپسک را بطور مفرد نوشته‌اند فقط از یک «چشم» پادشاه اظهار نظر کرده‌اند بغیر از گزنفون که این کلمه را جمع بسته و از چشمان پادشاه بحث میکند و چنین مینویسد «بعلاوه ما میدانیم که کورش کبیر بابرگمنشی و سخاوت و تفویض امتیازات اشخاص را بخود مجذوب کرده که «چشم‌ها و گوش‌های» پادشاه مینامند^{۶۹} بعقیده ما ممکن است این عنوان به رئیس کل این دستگاہ تفویض شده باشد. زیرا بیک نفر به تنهایی نمیتوانسته از عهده انجام چنین وظیفه خطیر برآید.»

عنوان «سپاسک» مختص رئیس این دستگاہ بوده که عده‌ای کارمند بفرمان شاه موظف بودند هر چند وقت یکبار دستگاہ‌های اداری استانها را تحت بررسی قرار دهند و نتیجه مطالعات خود را به عرض شاهنشاه برسانند.

سپاسک بین طبقه کارمندان عالی‌رتبه یکی از مقامات شامخی را دارا بود و هنگام مسافرت شاه بمنظور انجام امور لشگری یا مقابله با دشمن همیشه اسپادک (Spacak) با اسپاسک (Spasak) یکی از مجربترین ملتر مین رکاب بود و حفظ و حراست شاه را بعهده داشت^{۷۰}.

همزمان با تأسیس دستگاہ بازرسی شاهنشاهی امور مخفی و دستگاہ تأمینیه که در واقع نقش واقعی کارآگاهی را ایفا میکرد و وظیفه سازمان دیگری بود که ریاست

آنرا شخصی موسوم به گوشکا بعهدہ داشت کہ در نزد یونانیها بعنوان بازیلئوس اوتا (Basileus outa) شناخته شده بود کہ معنی تحت اللفظی آن «گوش شاه» است ۷۱ یعنی کسی کہ گوش فرا میدہد .

یکی از مأمورین این دستگاہ کہ تاریخ نام او را ثبت کرده است موسوم بہ آرتاسیرا است کہ ریاست کارآگاهی را در زمان فرمانروائی اردشیر دوم داشت و خبر مرگ کورش کھین (اصغر) را در جنگ کوناکزا (Cunaxa) برای اردشیر آورد ۷۲ .

سازمان اداری - دیوانسرا

۱- دبیران

ہنگامیکہ کورش سرزمینهای ایلام و بابل را فتح کرد از دیرزمانی این مناطق با فن و اسلوب نوشتن آشنائی داشتند و بر لوحہهایی کہ از گل یا خشت خام تہیہ میکردند مینوشتند . این مصالح بہ علت وجود گل ولای فراوان کہ در دسترس بود بہ آسانی فراہم میگردد . ساکنین این سرزمینها بخصوص بابلیها مراسلات، مکاتبات و اسناد خود را بر روی این الواح مینوشتند و در جائی محفوظ نگاہ میداشتند .

اولین قدم در راه تمدن برای یک جامعہ همانا فراگرفتن فن خواندن و نوشتن بوده است و بہمین علت ایرانیها کہ تا قبل از برقراری تماس مستقیم با ساکنین این منطقہ چندان از این موهبت برخوردار نبودند در صدد آن برآمدند کہ این رویہ را سرمشق قرار دادہ و ادارہ امور شہنشاہی را کہ مستلزم سازمان جدیدی بود با پیروی از اسلوب بابلیها برشالودہی صحیحی استوار سازند و برحسب اقتضای زمان و مکان و احتیاجات منطقہای آنرا بسط و توسعه دادہ و بسوی تکامل سوق دهند . این اولین قدم بسوی وحدت کشورہای شہنشاہی بود چون از طرفی شہنشاہی جدید ایران کہ تازہ پا بمنصہ وجود گذاشته بود از اقوام مختلفی کہ دارای آداب و رسوم، زبان و مذهب گوناگون بودند تشکیل شدہ بود احتیاج بہ برقراری روابط و آگاہ و مطلع کردن آنان از تصمیمات حکومت مرکزی ضروری تشخیص دادہ شدہ بود و از طرف دیگر وسعت زیاد و پهنآوری چنین شہنشاہی تأسیس و

برقراری آلت و ابزار این روابط یعنی ایجاد دبیرخانه و تربیت عده‌ای زیادی نویسنده یا منشی الزامی بنظر می‌آمد تا بدین وسیله بتوان با مراکز مهم شاهنشاهی تماس حاصل کرده و تصمیمات دربار را با اطلاع زمامداران امور باقصری نقاط این سرزمینها برسانند .

واژه «سُ پِر» (Sopor) که بزبان آرامی برای شغل و تصدی منشی بکار میرفت ایرانیها آنرا با جزئی تغییر بصورت «دیپیر» (Dipir) ^{۷۳} در آوردند . در ابتدا گفتیم که بابلی‌ها هنگام ورود ایرانی‌ها به مرزوبوم آنان دارای تمدنی کهن و پیشرفته بودند و از زمانهای دیرین با فن نوشتن آشنائی داشتند و اسناد و مکاتبات رسمی را برروی الواحی از گل نپخته منعکس میکردند . از طرف دیگر ایرانیان پس از برقراری تماس با این اقوام این طریقه را اتخاذ و وسیله ابراز مکنونات درونی خود قرار دادند و بیش از پیش از آنان استفاده نمودند . این لوحها که برای اسناد رسمی و داد و ستدهای معمولی و روزمره بکار میرفت خصوصاً برای مأمورین دولت و حسابداربهای رسمی بمنظور اخذ مالیات و وصول خراج استفاده میشد حائز اهمیت بود .

قدری بالاتر یعنی در کنار دریای مدیترانه شهر «پرگام» (Pergame) «پا پرگامای» (Pergama) امروزی که نام خود را به واژه «پارشمن» (Parchemin) داده و در آن زمان بین «لیدی» (Lydi) «ومی‌زی» (Mysie) قرار داشت و جزء امپراتوری ایران بشمار میرفت دارای تمدن دیرینی بود . ساکنین این دیار نیز از زمانهای خیلی پیش برروی پوست گوسفند دباغی نشده عادت بنوشتن داشتند و گفته‌های داریوش کبیر در سنگ نبشته‌های بیستون بهترین مؤید آن میباشد؛ داریوش شاه میگوید: «باخواست اهورا مزدا نوشته‌های آریائی را به نوع دیگری (غیر از میخی) تعیین کردم . قبل از من چنین چیزی انجام نشده بود و آنرا برروی لوحه‌های پخته و برچرم (پرگام - پارشمن) های آماده نوشتند . نام و مهر خود را بفرمان من بر آنها گذاشتند . نوشته و فرمان در پیش من خوانده شد . آنگاه این نوشته‌ها را به همه سرزمین‌های دور برای اتباعم فرستادم» ^{۷۴} .

همانطوریکه در بالا ذکر رفت دیوانسرائی نیز در شوش وجود داشت و «شایل» (Scheil) عده از اسنادی که در زیر خرابه‌های آپادانا بدست آمده است

ترجمه و تفسیر کرده است ۷۵. اسناد دیگری در مصر کشف شده‌اند که از نقطه نظر تاریخ همزمان میباشند. شماره ۲ این اسناد مربوط به سال دوم سلطنت خشایارشا و شماره ۲۴ آن مربوط به سال چهارم فرمانروائی داریوش دوم است.

در نوشته‌هایی که توسط «هرتزفلد» (Herzfeld) در قسمت شمالی بنای قدیمی تخت جمشید کشف شده‌اند بدون نوع متون بر مبخوریم. تعدادی از آنان نامه‌هایی هستند که دستور پرداخت مبلغی بعنوان کارمزد به کارگرها صادر شده و به خزانه‌دار «گنجاپتی» (Ganza - paiti) خطاب شده است.

نوع دیگر در واقع یادداشت‌هایی هستند که چنین پرداختهائی را تأیید میکنند اما اسنادی که در قسمت دیگر بنای تخت جمشید موسوم به «دژ» یا قلعه کشف گردیده‌اند به قدرت نامه‌هایی مانند لوحه‌های گنجینه به چشم میخورند و بیشتر آنان پرداخت دستمزد کارگران بر حسب دستور یک‌ه که بعنوان گنجابرا (Ganzabara) یا معاون او اوپگا گنجابره (Upga-ganzabara) صادر شده است ارتباط دارند.

در این اسناد نام گیرنده وجه، مدت کار، نام ماههائی که در آن کار انجام گرفته و مدتی که کارگر بکار مشغول بوده و انطباق آن ماه با سال سلطنت پادشاه وقت تمام این جزئیات تذکر داده شده است و در قسمت آخر نام کسی (سرکارگر) که مسئول دریافت کارمزد و تحویل آن بکارگر است و نام بتصدی پرداخت که به سند در حقیقت اعتبار می‌بخشد دیده میشود.

نکته‌ای که در اینجا ناگزیر به تذکر آن هستیم و شایان توجه است این است که خزانه‌دار و معاون او که بطور قطع ایرانی هستند (پارسی) و بزبان دیگری آشنائی نداشته‌اند. دستورات صادره پرداخت (شاهی یا کتبی) را منشی‌ها که ایلامی بودند و شاید هم بمنظور انجام چنین وظائفی از ایلامیان استخدام شده بودند نامه‌ها را موظف بودند به الفبای ایلامی برگردانند و بنویسند.

در بین تمام این اسناد حتی يك لوحه برای نمونه هم باشد به پارسی میخی که برای نوشته‌های شاهانه بکار میرفت دیده نشده است.

چنانچه ادعای خود را بر قسمت اخیر سنگ نبشته‌های بیستون اتکاء دهیم میتوانیم بگوئیم که داریوش بزرگ از جمله تنییرات و ابتکاراتی که از خود نشان داد یکی هم این بود که خط و الفبای آرامی را که نوین آن نسبت به خط میخی فوق العاده

سهلتر و ساده‌تر بوده است برای استفاده در مکاتبات برگزید و در سراسر ایران آنرا
تعمیم داد.

در حدود پانصد قطعه کوچک که با مرکب و به خط آرامی بر روی ظروف‌های
مختلف نوشته شده است بوسیله «هرتزفلد» (Herzfeld) در تخت جمشید کشف
شده‌اند ۷۶.

همانطوریکه دیده میشود و میتوان بخوبی درک کرد در شانسلری یاد دیوانسراهای
هخامنشیان خط آرامی نفوذ کامل داشته و تمام فرامین و دستورات به خط آرامی
صادر میشده ۷۷ و خط میخی که از الفبای آشوری تقلید شده بود مخصوص شاهنشاهان
هخامنشی و نوشتن تاریخ و سرگذشت آن بر روی صخره‌ها و سینه کوه‌ها اختصاص
داده شده بود ۷۸.

در قسمت باختری شاهنشاهی برای هر یک از سرزمینها یا کشورهای متحده
بزبان و الفبای مختص هر یک مکاتبه میشده یعنی آرامی برای منطقه سامی نژاد ،
یونانی برای مستعمره که یونانیان در آن ساکن بودند مانند یونی که امروزه مابده تمام
یونان اطلاق میکنیم ، برای مصریها بخط جدیدی بنام دموتیک که از «هبرو گلیف»
(Hieroglyphe) ساده‌تر بود ۷۹.

چنانچه برای کتاب «استر» (Esther) ۸۰ که مینویسد ، برای هبریک از
کشورهای امپراتوری ایران بزبان مختص آنان مکاتبه میشده ، اعتباری قائل شویم ،
نتیجه میگیریم که از یکطرف وجود عده زیادی نویسنده یا منشی برجسته ر وارد
بامور دفترداری و فن نوشتن ضروری بوده است و از طرف دیگر الفبا و خط آرامی
را برای رفع احتیاجات اداری ایران و سرزمینهای ماوراءالنهر یعنی «ابراهرا»
(Ebir-nari) بکار میرفته است . حضور یک منشی نزد هر یک از خشاسه پاوه در
مراکز استانهای شاهنشاهی این عقیده را بخوبی به ثبوت میرساند ۸۱ که علاوه بر
انجام وظائف منشیگری عنوان مترجم را نیز داشته‌اند و دلیل این مدعا وجود اسنادی
است بزبان آرامی که در دیوانسراهای مختلف شاهنشاهی هخامنشی در شوش ،
تخت جمشید و اکباتان کشف شده‌اند. در یکی از اسناد دستوری است بزبان آرامی که
داریوش برای تدوین قوانین مصر صادر کرده است ۸۲ . در سند دیگری که متعلق
به سال ۴۰۷ (ق.م) است «پاگوا» (Bagoas) که از طرف داریوش بزرگ به سمت

خشاسه پاوا در شهر «یهودا» (Juda) به حکمرانی منصوب شده بود فرمانی راجع به برگزاری اعیاد عظیم را بزبان آرامی به یهودیان ساکن «اله فانتین» (Eléphantine) منطقه‌ای واقع در اقصی نقطه مرزی مصر ارسال داشت ۸۳. بنابراین از بدو تأسیس هخامنشی‌ها که در واقع سازمان و تشکیلات آنرا بداریوش کبیر میتوان مدیون بود ایرانیها خط آرامی را بعنوان خط رسمی برگزیدند و حتی در زمان ساسانیان در ادبیات ایران که با خط پهلوی نگاشته میشد و از آرامی منشعب است و از هنگارهائی (Idéogrammes) آرامی در آن بخوبی دیده میشود ۸۴.

در هر یک از دیوانسراها عده‌ای زیادی منشی ۸۵ موسوم به دبیران در تحت مراقبت و سرپرستی یک رئیس بامدیر کل که عنوان «دبیران پتش» (Dipirân-Paitiche) یا «دبیران متیشت» (Dipirân-matichte) ۸۶ دارا بود انجام وظیفه میکردند. دبیران پتش فرامین صادره رانزد شاهنشاه برده و قرائت میکرد و قبل از ارسال آنان به نشانی‌های تعیین شده به امضاء ۸۷ و صحه شاه میرسانید. این امضاء عبارت از مهری بود که شاهنشاه مانند حلقه‌ای بانگشت خود همراه داشت ۸۸.

رونوشتی از این فرامین در بایگانی مخصوص متصل بدیوانسرا محافظت میشد ۸۹ بدین قسم میتوانیم به معنای دیفتر که مورد مطالعه «کتزیا» (Gtésias) ۹۰ قرار گرفته‌اند پی ببریم و از وجود «مجیلا» (Madjilla) که عزرا بدان اشاره میکند ۹۱ آگاهی یابیم.

این بایگانی‌ها رونوشت اسناد دولتی و سلطنتی را که از دیوانسرای ۹۲ شاهنشاهی به «داهیوا» و مناطق نزدیک ردور شاهنشاهی ایران ارسال میشده نگاهداری میکردند و در بعضی موارد هنگامیکه شاه شخصاً از موضوعی میخواست و قوف حاصل کند از آنها استفاده میکرد و مورد مطالعه قرار میداد ۹۳ همانطوریکه درباره تجدید بنای معبد گاه اورشلیم، شاه (داریوش) پیشینه آنرا خواست و چون دید قبلاً چنین دستوری از طرف کورش صادر شده، امر به تعقیب ساختمان معبد گاه داد (عزرا فصل ۴ بند ۱۹) هر یک از دستگاههای دولتی دارای دیوانسرا با تمام تشکیلات لازمه بمنظور رتق و فتق امور نیز بوده‌اند مانند دستگاه وصول مالیات ۹۴ یا اداره خزانهداری ۹۵ که احتیاج بداشتن شعبه دفترداری مخصوص بخود بوده است و رئیسش موسوم به گنج‌ابرا ۹۶ در تحت او امر گنج‌ابرا دبیر انجام وظیفه میکرد و با امور حسابداری

این دستگاه میپرداخته است. این رتبه و مقام در عهد ساسانیان موسوم میشود به «گنج آمار دبیر» (Ganz-âmar-dipir) ۹۷. در عهد هخامنشیها متصدی ضرابخانه که گاه پتش مینامیدند ۹۸ در دستگاه خزانهداری بکار خود مشغول بوده و برای او این بار از طرف داریوش کبیر این شغل در هندوستان ظاهر شد و مورد استفاده قرار گرفت ۹۹. بدیهی است که شاهزادگان، ویس پتشیها (vis-paitiches) اعیان و اشراف که دارای املاک فراوان و زمینهای وسیعی در سرتاسر ایران بودند که آنان را «شوایترا» (Soithra) مینامیدند احتیاج به اشخاصی داشتند که بامور آنان رسیدگی کنند ما قد ضابطین و مباشرین اعیان و ملاکین قبل از انقلاب سفید ۱۳۴۲ نام آنانرا میتوانیم با قرآینی که در دست هست تحت عنوان «شوایترا دبیر» (šoi thra-dipir) مجدداً ترکیب کرده و از نوبسازیم.

در هر صورت ما میدانیم که برای اداره امور ارتش یعنی تهیه آمار کارمندان، افسران و سربازان دفتری وجود داشته که نام یلان و سربازانی که کار مهمی انجام میدادند و شجاعت شایان تقدیری از خود نشان میدادند در آن دفتر ثبت میشد و بنظر شاه میرسید که آنها را با اعطاء نشان و پاداشهای مناسب مورد عنایت و تفقد ملوکانه قرار میداد ۱۰۰.

این بود دستگاههای اداره مرکزی که موظف به رتق و فتق امور و تأمین نظم و نگاهداری سازمانهای شاهنشاهی ایران بود که با دست داریوش بزرگ پایه گزاری شده اند. برای حفاظت آن ایران احتیاج به یک ارتش نیرومند و جان نثار و سرشار از احساسات غرور آمیز برای سربلندی و اقتدار ایرانیان داشت که در وقت مناسبی بوصف آن خواهیم پرداخت و از توجهی که معطوف داشتید متشکرم.